

بررسی دین کوروش هخامنشی، با تحلیل داده‌های تاریخی و اسطوره‌شناختی

بهمن انصاری

دانش آموخته تاریخ ایران اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران
info@BahmanAnsari.ir

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ سال ۱۸ شماره ۶۹- صفحه ۴۷-۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳

چکیده:

آگاهی از دین شخصی کوروش بزرگ همواره مورد توجه پژوهشگران تاریخ بوده است. اما به دلیل فقر منابع و عدم اشاره مستقیم به دین کوروش در اسناد تاریخی و منابع باستان‌شناسی، تاکنون پژوهش‌های گوناگون، به نتیجه قطعی و روشنی نرسیده‌اند. اما نکته‌ای که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، استفاده از دو دانش اسطوره‌شناسی و زبان‌شناسی برای روشن شدن این نقطه تاریک از تاریخ است. لذا در انجام این پژوهش، ابتدا این فرضیه مطرح شده است که با بهره‌گیری از اطلاعات موجود در منابع یونانی و رومی، چگونه می‌توانیم به آگاهی از دین شخصی کوروش دست یابیم و سپس این نکته مورد بحث قرار گرفته است که دانش اسطوره‌شناسی با تکیه بر زبان‌شناسی باستانی، چگونه ما را در رسیدن به پاسخی روشن در این بحث، یاری خواهند داد. از همین روی، با علم به مباحث نام‌برده، کوشیده شده است تا با بهره‌گیری از شواهد، داده‌ها و اطلاعات موجود در اسناد تاریخی نگاشته شده توسط مورخان یونان باستان و روم باستان، و سپس تحلیل و واکاوی این داده‌ها و سنجش اطلاعات منابع تاریخی که عمدتاً از منابع بیگانه به دست آمده است با اسناد بازمانده از اسطوره‌شناسی باستانی ایرانی و نیم‌نگاهی به زبان‌شناسی، بتوانیم برای نخستین بار به یک پاسخ روشن در این زمینه دست یافته و اطلاعاتی از دین شخصی کوروش هخامنشی به دست آوریم. هرچند که دلایل ذکر شده هنوز قابل نقد هستند اما در این سکوت گسترده منابع باستانی در مورد مسئله دین کوروش، با کنارهم قرار دادن این شاه‌کلیدهای پراکنده، می‌توانیم با تردیدی نزدیک به یقین، بر مهرپرست بودن کوروش اتفاق نظر داشته باشیم.

کلید واژه: کوروش، اسطوره‌شناسی، زبان‌شناسی

مقدمه

تسامح و تساهل کوروش نسبت به امور دینی و مذهبی در روزگاری که هزاران دین و آیین گوناگون در میان اقوام و ملل بدوی در جهان باستان مورد باور مردمان بودند، باعث شده است تا امروزه آگاهی از دین شخصی کوروش، به معضلی در تحقیقات تاریخی تبدیل گردد (محمودآبادی، ۱۳۹۰: ص ۱۷۳). اما نکته‌ای که کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، استفاده از دانش اسطوره‌شناختی ایران باستان در زمینه آگاهی از این نقطه تاریک از تاریخ ایران است. در این پژوهش با بهره‌گیری از داده‌های منابع یونانی و تطبیق داده‌های آن با اساطیر و باورهای فرهنگ ایرانی، کوشش گردیده است تا به نظریه جدیدی در باب دین شخصی کوروش هخامنشی دست یابیم.

بر کسی پوشیده نیست که کوروش، نمونه‌آرمانی فرمانروایی عادل و دادگر است. وی پادشاهی بود که به گواه تاریخ، با همه انسان‌ها بدون توجه به نژاد و رنگ و ملیت و زبان و دین و آیین و مرام و مسلک‌شان، به نیکی رفتار می‌کرد. به همان اندازه که در میادین نبرد به دلیری مشهور بود، پس از پایان زدوخوردهای نظامی، از آزار رساندن به سربازان و سرزمین‌های مغلوب پرهیز می‌کرد، افراد خود را از تجاوز به مال و منال غیرنظامیان بازمی‌داشت و از تخریب کاخ‌ها و معابد و اماکن گوناگون شهرهای فتح‌شده، جلوگیری می‌نمود. این خلیقات وی باعث شد تا از قدیم، در پیرامون او افسانه‌ها و داستان‌های بسیاری شکل گرفته و آگاهی از حقایق تاریخی را برای ما سخت نماید.

سال‌هاست که میان پژوهشگران در مورد دین کوروش اختلاف نظر وجود دارد. مری‌بویس او را یک زرتشتی تمام‌عیار می‌داند. (Boyce, 1988: 33) اما این نظریه مردود است و پیش‌تر نیز در کتاب «زرتشت و زرتشتیان» دلایل رد آن را عنوان کرده‌ام (انصاری، ۱۳۹۶: ص ۱۴-۱۵). ماکس مالوان ویراستار بخش هخامنشیان در کتاب «تاریخ ایران کمبریج»، کوروش را غیرزرتشتی اما متأثر از این دین عنوان کرده (تاریخ ایران کمبریج: ج ۲، ص ۴۹۴) که این نظریه نیز بی‌اساس بوده و بیشتر فرضیه‌ای احساسی است تا منطبق بر داده‌های تاریخی! در این میان اما نظر لوییز گری تا حدی به حقیقت می‌تواند نزدیک‌تر باشد: کوروش پیرو آیین‌های ایرانیان باستان پیش از عصر زرتشت بود که مظاهر طبیعت نظیر آناهیتا (ایزدبانوی آب‌ها)، مهر (ایزد خورشید) و آذر (ایزد آتش) را مورد پرستش قرار می‌دادند (لوییس گری، ۱۳۸۲: ص ۲۳).

نظریهٔ اخیر، تا حدودی صحیح است و مورخان جهان باستان نیز صحت آن را تایید کرده‌اند. برای نمونه استرابون می‌گوید که کوروش پس از پیروزی بر سکاها، آتشکده‌ای به افتخار ایزدبانو آناهیتا، ایزدبانو اُمرداد و همچنین امشاسپند بهمن، برپاساخت (استرابون، ۱۳۸۳: ص ۳۲-۳۳). ولیکن برای نقد این موضوع و رسیدن به پاسخی قطعی و محکم، ابتدا لازم است تا به صورت اجمالی، ادیان ایران باستان را مورد بررسی و تفحص قرار دهیم و سپس به جستجوی دین کوروش در میان اسناد تاریخی و اساطیری بپردازیم.

تا پیش از عصر زرتشت، در فرهنگ کهن سال ایران و اقوام ایرانی، همواره خدایانی که عمدتاً نگهبان و نگهدار عناصر مظاهر طبیعت بودند، مورد پرستش قرار می‌گرفتند. زمین، دریا، گیاهان، حیوانات، آب، باد، خورشید و... هر یک ایزد مخصوص به خود را داشتند. از آن جمله‌اند مهر (= میترا): ایزد خورشید، آناهیتا (= ناهید): ایزدبانوی آب‌ها، واته: خدای بادها، تیر (= تیشتر): ایزد باران، اسفند (= سپندارمذ): ایزدبانوی زمین، آذر: ایزد آتش و...

در این مورد استرابون که خود در عصر اشکانیان می‌زیست، چنین می‌گوید:

«پارس‌ها همانند مادها و عیلامی‌ها و دیگر ایرانی‌ها، نه بُت می‌سازند و نه معبد برپا می‌کنند. آن‌ها در بلندی‌ها و مناطق مرتفع به عبادت می‌پردازند و برای خدایان خود قربانی می‌کنند. [...] مغی که مناسک قربانی را انجام می‌دهد، بعد از پایان مراسم گوشت‌های قربانی‌ها را میان عبادت‌کنندگان تقسیم می‌کند. آن‌ها چیزی از قربانی برای ایزدان نمی‌گذارند و همه را بین مردمان تقسیم می‌کنند؛ چرا که عقیده دارند ایزدان تنها روح قربانی را دریافت می‌کنند.

ایرانیان جایگاه اهورامزدا را در آسمان قلمداد می‌نمایند. آن‌ها خورشید را ستایش کرده و آن را میترا می‌نامند. همچنین ایزدبانو آناهیتا، ماه، آتش، زمین، باد و آب را بسیار محترم می‌شمارند. پارس‌ها (با وجود احترام به همهٔ ایزدان‌شان) بیشتر برای خدایان آتش و آب قربانی می‌کنند. در کاپادوکیه (در شرق آناتولی) فرقه‌ای بزرگ از مغان وجود دارند که آتشکده‌های فراوانی برای ایزدان پارسی ساخته‌اند. در این آتشکده‌ها، مغان ساعاتی در روز به زمزمه کردن ادعیه و اوراد دینی می‌پردازند و در آخر، مراسم قربانی انجام می‌شود. تل بزرگی از خاکستر در میانهٔ آتشکده قرار دارد که در آن جا

آتش به صورت شبانه‌روزی فروزان است. برخی از این آتشکده‌ها و مناسک دینی‌شان در کاپادوکیه را من خود به چشم دیده‌ام.

ایرانیان هرگز در رودخانه‌ها ادرار نمی‌کنند و آب‌ها را آلوده نمی‌نمایند. همچنین مرسوم است که پیش از دعا برای هر ایزدی، ابتدا دعایی مخصوص برای آتش را زمزمه می‌کنند.

چنانچه دیدیم، نیاکان ما برای هر یک از مظاهر طبیعت، ایزدی تصور کرده و وی را گرمی می‌داشتند. آلوده کردن هر یک از مظاهر طبیعت به منزله اهانت به ایزدان تلقی می‌گشت؛ لذا ایرانیان در حفظ طبیعت کوشا بوده و از همین روی است که می‌بینیم از دیرباز، بسیاری از جشن‌های کهن سال ایرانی همچون سیزده‌به‌در و خردادگان، پیوند مستقیم با طبیعت دارد.

مجموع این اعتقادات و باور به ایزدان آریایی مظاهر طبیعت، بساط کیش گسترده و کهن سال ایرانی را تشکیل می‌داد. ظاهراً در شرق فلات ایران گرگان‌ها و در غرب فلات ایران مغان که هر دو گروه از قدیمی‌ترین طوایف آریایی محسوب می‌شدند، به صورت سنتی، نسل در نسل روحانیون شاخه‌های مختلف از این کیش‌های باستانی بودند (اوشیدری، ۱۳۷۱: ص ۱۳۹ و رضی، ۱۳۸۴: ص ۱۸۷). این مجموعه دینی گسترده، از دورترین ایام به تدریج در شرق فلات ایران پا گرفته و تا حوالی هزاره دوم پیش از میلاد، در تمام فلات ایران و هند، گسترش یافته بود.

در میان این ایزدان آریایی اما جایگاه ایزد مهر یا میترا - در کنار اهورامزدا و آناهیتا - والاتر و ارجمندتر از دیگر خدایان بود. به گونه‌ای که از روزگاران بسیار دور تا قرون اولیه میلادی، مهرپرستی گاهاً به عنوان یک دین مستقل با رسوم خاص، در گوشه و کنار ایران - و حتی بیرون از مرزهای ایران - مورد باور مردمان آریایی قرار داشت. برای نمونه در کتیبه‌ای ۳۴۰۰ ساله که از آنتولی به دست آمده است، از میترا در کنار چند خدای دیگر به عنوان نگهبانان قوم «میتانی»^۱ نام رفته است (انصاری، ۱۳۹۶: ص ۱۰). در بخشی از این کتیبه آمده است:

«خدایان میترا و وارونا، مردم این انجمن را یاری داده و هدایت می‌کنند.»

^۱- میتانی نام قومی قدیمی از آریایی‌ها بود که از حدود سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۳۰۰ پیش از میلاد، در حدفاصل کوه‌های زاگرس تا دریای مدیترانه ساکن بودند.

همچنین دامنه نفوذ پیروان میترا به اندازه‌ای گسترده بود که در بخش‌هایی از غرب چین و تا پیش از امپراطوری کنستانتین به صورت غیرمتمرکز کمابیش در تمام اروپا، مهرپرستی گسترده شده بود. هنگامی که زرتشت اصلاحات مذهبی خود را برپاساخت، در واقع آورنده کیش جدیدی نبود. او کوشید تا با زدودن خرافات و اضافات باورهای قدیمی مجموعه آیین‌های باستانی آریایی و آزمون آن‌ها در ترازوی عقل، چهارچوبی منظم به باورهای دینی ایرانی داده و به اصلاح دین کهن آریاییان بپردازد. زرتشت در طی تحولی اساسی، جایگاه الهی تمام ایزدان قدیمی را تنزل داد تا اهورامزدا به عنوان تنها خدای واحد، بر بلندترین جایگاه الوهیت نشسته و مورد پرستش قرار گیرد. در واقع او باورهای ادیان باستانی را مردود نکرد، بلکه مناسک و آداب قدیمی را با محوریت اهورامزداپرستی، در دین نوین خود اصلاح نمود (انصاری، ۱۳۹۶: ص ۱۱).

دین زرتشتی در روزگاری که مادها بر ایران حکمرانی می‌کردند، در شرق فلات ایران بود و تا این زمان به همدان پایتخت مادها و ایالت‌های غربی ایران نرسیده بود. تا اواخر روزگار هخامنشی نیز با وجودی که آیین زرتشت، همچنان یکی از ادیان رایج در مناطق خاوری و شمال‌خاوری فلات ایران بود، ولیکن هنوز در سرزمین‌های غربی امپراطوری هخامنشی گسترش چندانی نداشت. نه شاخه اول هخامنشیان (= کوروش و کمبوجیه) و نه شاخه دوم آن‌ها (= داریوش و فرزندانش)، هیچ‌یک زرتشتی نبودند.

برخی بر این باورند که نام‌بردن از اهورامزدا در کتیبه‌های داریوش و نوادگانش، دلیلی بر زرتشتی بودن شاخه دوم هخامنشیان می‌باشد. اما این نظری بی‌پایه و عبث است. چرا که باور به اهورامزدا در جایگاه یکی از خدایان کهن سال آریایی^۲، بسیار قدیمی‌تر از دین زرتشت بوده و مزداپرستی داریوش و جانشینانش از نوع ادیان باستانی ایرانی و جدای از دین زرتشت بوده است. چگونگی رسومات مذهبی، شیوه تدفین اموات، نوع مناسک دینی و عدم نام‌بردن از زرتشت در کتیبه‌های

^۲- اهوراها دسته‌ای از خدایان آریایی بودند که در مقابل دیوها قرار داشتند. در ایران، اهوراها خدایان خیر و دیوها خدایان شر محسوب می‌شدند. از قدیم به باور ایرانیان، اهورامزدا (به معنای اهورای دانا)، شاخص‌ترین چهره در میان اهوراها قلمداد می‌گشت. به گونه‌ای که پیش از زرتشت، اعتقاد به اهورامزدا به عنوان بزرگترین و معظم‌ترین اهورا، در میان برخی از اقوام کهن آریایی رایج بوده است. یکی دیگر از اهوراهای مهم، وارونا بود که چندسطر پیش و در پاورقی مربوط به کتیبه میتانی، بدان اشاره شد.

بی‌شمار، همگی حکایت از منافات دین هخامنشیان با دین زرتشتی دارد. با مقایسه دقیق دین پادشاهان شاخه دوم هخامنشی با کیش زرتشتی، می‌توان متوجه شد که مزدپرستی هخامنشیان از بهدین زرتشت کهن‌تر، اما نظم و پیشرفت دین زرتشتی را نداشته است. در واقع دین هخامنشیان نیز شاخه‌ای از فرهنگ کهن سال آریایی بود. نوعی مزدپرستی غیرزرتشتی: پسرعموی بزرگتر دین زرتشت. با این حال، دین زرتشتی بنابر روایات سنتی ایرانی که در دوران اشکانی و ساسانی همچون بندهشن و دینکرد مکتوب شده است، بایستی در سال‌های پایانی حکومت هخامنشی به غرب فلات ایران رسیده باشد و به گمان قوی، چند پادشاه آخر این سلسله با این دین آشنایی داشته‌اند.

با تکیه بر مجموع این شواهد، می‌توانیم بگوییم که شاخه دوم هخامنشیان - که به داریوش و فرزندان او اطلاق می‌گردد (اکبری و همکاران، ۱۳۹۷: ص ۳) - با توجه به مندرجات کتیبه‌های نقر شده، معتقد بر مزدپرستی سنتی - آیینی کهن‌تر از مزدپرستی زرتشتی - بوده و سپس به تدریج از دوران پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی به بعد، با پررنگ‌تر شدن جایگاه دو ایزد آناهیتا و میترا در کنار اهورامزدا، یک تثلیث دینی مبتنی بر قدیمی‌ترین باورها و عقاید آریایی در میان آن‌ها پدیدار گردید (پورداوود، بی تا: ج ۱، ص ۳۹۶).

اما دین کوروش چه بود؟

تقریباً تمام منابع در مورد دین شخصی کوروش سکوت کرده‌اند و دهه‌هاست که پژوهشگران و مورخان در مورد این مسئله بحث‌های بی‌نتیجه‌ای داشته‌اند. نگارنده معتقد است که کلید آگاهی از این موضوع را باید در روایت‌های اساطیری مربوط به تولد کوروش جستجو کرد. روایت‌هایی که از قدیمی‌ترین منابع تاریخی برجای مانده، بایستی استخراج شوند.

تولد کوروش نیز همچون بسیاری از شخصیت‌های بزرگ جهان باستان، با افسانه‌های گوناگون تلفیق شده است. معمولاً در دنیای قدیم، در پیرامون شخصیت‌های متنفذ تاریخی - به‌ویژه درباره چگونگی تولد و رشد این شخصیت‌ها به دلیل کمبود منابع مستند - داستان‌هایی اساطیری به صورت شفاهی ساخته می‌شد. تولد کوروش را هرودوت براساس همین شنیده‌های افسانه‌ای زمان خویش، چنین نقل کرده است:

«ایشتوویگو پادشاه ایران، دختری داشت به نام ماندانا. شبی شاه در خواب دید که از زهدان دخترش آبی فوران کرد و تمام آسیا را دربرگرفت. وی از مغان، تعبیر خواب را پرسید و آن‌ها به او گفتند که از این دختر، پسری زاده خواهد شد که بر ایران و آسیا حکومت خواهد کرد. پس ایشتوویگو از ترس آن‌که مبادا درآینده، نوه‌اش علیه او قیام کند، اجازه ازدواج دخترش با اهالی ماد را نداد. در عوض کمبوجیه (اول) پسر فرماندار ایالت پارس و از نسل هخامنش را که فردی معتدل و مطمئن می‌دانست، به دامادی خود پذیرفت. او همچنین با این ازدواج می‌خواست دخترش را از همدان دور کرده و خطر تعبیرشدن احتمالی رویایی که در خواب دیده بود را به حداقل برساند. یک‌سال پس از ازدواج ماندانا با کمبوجیه (اول)، ماندانا آبستن شد. در این زمان ایشتوویگو خوابی دیگر دید: از شکم ماندانا درخت تاک بزرگی روید و شاخ‌وبرگ آن بر تمام آسیا سایه افکند. تعبیر این خواب نیز بنابر تفسیر مغان چنین بود که این فرزند ماندانا، همان‌کسی است که تاج شاهی را از وی خواهد ستاند. پس شاه ماد که از آینده در هراس بود، گروهی را به پارس فرستاد و دختر را تحت‌الحفظ به همدان آوردند. هنگامی که کوروش از ماندانا متولد شد، شاه به یکی از نزدیکان خویش به نام هارپاگ دستور داد تا کودک را به خانه برده و او را سربه‌نیست نماید.

هارپاگ کودک را برداشت و به خانه رفت اما جرات کشتن او را پیدا نکرد. پس برای آن‌که هم فرمان شاه اجرا شود و هم دست خود را به خون شاهزاده آلوده نکند، تدبیری اتخاذ کرد: او کودک را به گاوچرانی به نام میترادات سپرد تا طفل را سربه‌نیست کند. از قضا همسر آن چوپان در همان روزها طفلی زاییده بود که کودک، مُرده متولد شده بود. میترادات و همسرش تصمیم گرفتند جنازه طفل مُرده خود را به‌جای کوروش جا زده و در خفا، کوروش را به فرزندخواندگی بپذیرند. بدین ترتیب کوروش از مرگ نجات یافت و در خانه میترادات چوپان، تربیت یافته و بزرگ شد تا سال‌ها بعد که طی ماجراهایی ایشتوویگو از هویت وی آگاه گردید و کوروش به دربار بازگشت...» (هرودوت، ۱۳۶۲: ص ۸۳-۹۵)

نمونه این داستان افسانه‌ای از تولد کوروش، بارها در تاریخ تکرار شده است. برای مثال، در باب تولد سارگون بزرگ - پادشاه اکد - در کتیبه‌ها آمده است که مادر سارگون، او را به رودخانه‌ای انداخت و سپس ایشتار الهه عشق، دلباخته وی گردید و زمینه را برای پادشاهی او مهیا ساخت

(مجیدزاده، ۱۳۹۲: ج ۱، ص ۹۳). یا در اساطیر رومی آمده است که رُمولوس بنیان‌گذار شهر رُم و برادرش، توسط ماده‌گرگی پرورش یافتند (پتروویچ، ۱۳۷۹). چنین روایات افسانه‌آمیزی در مورد تولد مشاهیر دیگری از فرهنگ‌های گوناگون نظیر هرکولس (لنسلین‌گرین، ۱۳۸۷)، گیلگمش (اسمیت، ۱۳۹۹) و موسی (The Holy Bible, 2015: Book of Exodus) نیز به طرق دیگر، ذکر شده است

اما در دل این روایات افسانه‌ای، حقایقی نهفته است که برای درک آن‌ها باید موشکافانه هر روایت را بررسی کرد. در همین روایت هرودوت یک شاه‌کلید بی‌نظیر برای حل معمای دین کوروش وجود دارد. هرودوت می‌گوید که هارپاگ برای اجرای فرمان ایشتوویگو و قتل نوزاد (کوروش)، او را به چوپانی به نام «میترادات» سپرد اما چوپان به جای قتل کودک، طفل را مخفیانه بزرگ کرده و در خانه خود تربیت می‌نماید. نام «میترادات» (میتراداد) از دو بخش «میترا»+«داد» تشکیل شده است. میترا یا مهر، همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد، ایزد نگهبان و نگهدار خورشید و از محبوب‌ترین ایزدان آریایی بود. مهر در کنار اهورامزدا و ایزدبانو آناهیتا، تثلیث خدایان معظم در باورهای قدیمی آریایی را تشکیل می‌دادند، به‌گونه‌ای که در کتیبه‌های اردشیردوم هخامنشی در شوش و همدان، نام این سه خدا در کنار هم آمده است (پورداوود، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۹۶). منزلت مهر در باور آریایی‌ها به اندازه‌ای بود که بزرگ‌ترین جشن ایرانی بعد از نوروز، جشن مهرگان قلمداد می‌گشت و همچنین همه‌ساله جشن چله در بزرگداشت مهر و استغاثه از او برای در امان ماندن از سرمای زمستان‌پیش‌وروی، برگزار می‌گردید. استرابون در مورد اهمیت مهر و جشن مهرگان چنین گزارش کرده است:

«همه‌ساله ساتراپ ارمنستان در جشن میتراگان (= مهرگان)، بیست‌هزار کره‌اسب ورزیده را برای شاهان هخامنشی، پیشکش می‌فرستاد.» (استرابون، ۱۳۸۳: ص ۵۸)

پورداوود در باب اهمیت ایزد مهر، به نقل از گزنفون می‌گوید که پادشاهان هخامنشی همواره به میترا سوگند می‌خوردند و سپس به نقل از پلوتارک آورده است که داریوش به یکی از زیردستان خود امر کرد که راستگو باشد و از خشم میترا بهراسد (پورداوود، بی‌تا: ج ۱، ص ۴۰۰-۴۰۱). اهمیت مهر تا آن‌جا بود که در یشت‌های اوستا، یک یشت کامل در ستایش این ایزد وجود دارد که بخشی از آن چنین است:

«مهر، دارنده دشت‌های گسترده - که دشمنِ دروغ‌گویان است - را می‌ستاییم. [...] همو را که جنگاوران در پشت اسب‌های‌شان از برای خشنودی‌اش نماز می‌برند و پیروزی در نبردها با دشمنان کینه‌جوی بدان‌دیش را از وی درخواست می‌نمایند...»

بنابراین نام «میتراداد» و یا تلفظ جدیدتر آن: «مهرداد» - چوپانی که به زعم هرودوت، کوروش را پرورش داد - به معنای «ارمغانی از مهر» می‌باشد. این‌گونه نام‌ها در ایران باستان بسیار رایج بود. برای نمونه: تیرداد (به معنای ارمغانی از ایزد تیر)، اسپندداد (به معنای ارمغانی از ایزدبانوی اسفند^۳) و آذرداد (به معنای ارمغانی از ایزد آذر/آتش^۴) از اسامی رایج ایرانیان بودند.

بی‌گمان داستان تولد کوروش را هرودوت به صورت شفاهی از ایرانیان شنیده بود. «میتراداد» یا «مهرداد» که در این داستان به نوعی پدرخوانده کوروش معرفی شده و وی را بزرگ کرده است، درواقع باید اشاره‌ای داستانی به این باور باشد که ایرانیان، کوروش را دست‌پرورده ایزد مهر می‌دانسته‌اند. اما از آن‌جایی که هرودوت با باورهای دینی و فرهنگی ایرانی آشنا نبود، ایزد مهر را انسان فرض کرده و او را در جایگاه پدرخوانده کوروش در این روایت معرفی کرده است.

همچنین در متن هرودوت آمده است که میتراداد به شغل «گاوچرانی» مشغول بود. این موضوعی بسیار مهم است چرا که در آیین مهرپرستی نیز گاو جایگاه بسیار ویژه‌ای دارد و تصادم مهر و گاو در تمام روایت‌های مربوط به این اسطوره، قابل مشاهده است (ورمازرن، ۱۳۸۳: ص ۹۱ به بعد). در این‌جا برای بازکردن مطلب، بررسی گفته‌های هرودوت را موقتا متوقف می‌کنیم و به سراغ منبع تاریخی دیگری می‌رویم که دربردارنده داستان تولد کوروش است: تاریخ کتزیاس.

کتزیاس^۵ پزشک و مورخ یونانی بود که سال‌ها در ایران و دربار هخامنشیان می‌زیست. او پس از عزیمت از ایران، مطالبی درباره تاریخ ایران و زندگی کوروش تحریر کرده است که کاملا با

^۳- اسفند که شکل کهن آن سپندارمذ می‌باشد، نام ایزدبانوی نگهبان زمین بود. سپنددات بعدها و در روند تلطیف زبان به اسفندیار تبدیل شد.

^۴- آذر، ایزد نگهبان آتش بود. در باور ایرانیان، آذر پسر اهورامزدا و اسفند دختر اهورمزدا بودند.

^۵- تاریخ‌نگار و پزشک یونانی که از خویشاوندان بقراط بود و در زمان پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی، به‌عنوان پزشک شخصی ملکه پروشات، به مدت ۱۷ سال (از ۴۱۵ تا ۳۹۸ پیش از میلاد) در دربار هخامنشیان زیست. او پس از مراجعت از ایران و بازگشت به وطنش، به نگارش تاریخ ایران و هند اهتمام ورزید.

نوشته‌های هرودوت و کتیبه‌های هخامنشیان در تضاد است. کتزیاس ادعا داشت که نوشته‌هایش را بر پایه منابع رسمی درباری نظیر سال‌نامه‌های هخامنشی و همچنین داده‌های شفاهی ایرانیان نوشته است. اما تقریباً تمام نوشته‌های او پس از مقایسه با دیگر منابع تاریخی، نادرست جلوه می‌نماید. (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ص ۲۷-۲۸).

ظاهراً کتزیاس در طول دوران زندگی خویش در ایران، از شنیده‌هایش پیرامون تاریخ ایران، یادداشت‌برداری کرده بود. اما به علت ناآشنایی با فرهنگ و تاریخ و زبان ایرانیان، برداشت‌هایش اغلب اشتباه و نادرست از آب درمی‌آمد. برای نمونه او پس از مشاهده نقش برجسته داریوش بزرگ در بیستون، به اشتباه آن را متعلق به سمیرامیس ملکه آشور ثبت کرده و از آن جایی که خط میخی پارسی را نمی‌دانسته و نوشته‌های اطراف کتیبه را نمی‌توانسته بخواند، متنی جعلی ساخته و در کتاب خود آورده است! اما امروز که خط میخی رمزگشایی شده، مشخص گردیده است که متن کتیبه بیستون، هیچ ارتباطی با آنچه که کتزیاس نوشته، ندارد! اما نوشته‌های کتزیاس را نباید به کل رد کرد. همان‌گونه که گفته شد، او کوشیده است تا مطالب تاریخی را مکتوب نماید اما به دلیل ناآگاهی از زبان و فرهنگ ایرانی، در درک حقایق، دچار اشتباه شده است. این اشتباهات را می‌توان اصلاح کرد و نباید به راحتی همه گفته‌های او را کنار نهاد. نمونه‌ای دیگر از اشتباهات سهوی کتزیاس آن است که وی کوه بیستون را که در زبان پارسی باستان به معنای «جایگاه خدایان» می‌باشد^۶، «مکان مقدس زئوس^۷» نام نهاده و نینوا پایتخت آشور را که در کرانه دجله قرار داشت، به خطا در کرانه فرات ثبت کرده است. لذا هم‌آوا با دیاکونوف تاکید می‌کنیم که نباید نوشته‌های کتزیاس را کاملاً نادیده گرفت.

کتزیاس در شرح داستان دوران کودکی و نوجوانی کوروش هخامنشی، چنین می‌گوید:

^۶ - بیستون در پارسی باستان «بغستان» نامیده می‌شد. «بغ» به معنای خدا و «ستان» پسوند مکان می‌باشد. (دهخدا، ۱۳۷۷: مدخل حرف ب)

^۷ - زئوس، بزرگ‌ترین خدا در میان خدایان یونان باستان و فرمانروای کوه المپ است.

«کوروش پسر فردی بی‌بضاعت به نام آتراداتس از قبیلهٔ آماردها^۸ بود. آتراداتس از سر بی‌نوایی، گاهی دزدی و راهزنی می‌کرد. مادر کوروش نیز بزچران بود. کوروش در جوانی به‌عنوان رُفتگر در دربار ایشتیویگو - شاه سلسلهٔ مادها - مشغول به کار شد. سپس به‌دلیل شخصیت مستحکم و کوشایی که داشت، به‌مرور پیشرفت کرد و چند سال بعد، به مقام می‌بُدی^۹ رسید. در این زمان مادرش خوابی دید که معبران آن را به پادشاهی کوروش در آینده، تعبیر کردند...»

روایت کتزیاس در نگاه اول، کاملاً با روایت هرودوت در تضاد است. اما اگر دقیق‌تر به آن بنگریم، دست‌کم دو شباهت اساسی میان هر دو روایت مشاهده می‌کنیم:

۱- در روایت هرودوت، پدرخواندهٔ کوروش، چوپان (گاوچران) است. در روایت کتزیاس، این مادر کوروش می‌باشد که به چوپانی (بزچرانی) مشغول شده است.

۲- در روایت هرودوت ایشتیویگو در خواب، پادشاهی کوروش را می‌بیند. در روایت کتزیاس، این رویا به مادر کوروش نسبت داده شده است.

این نشان می‌دهد که هم هرودوت و هم کتزیاس پس از شنیدن روایت‌های شفاهی از ایرانیان در باب زندگی کوروش، ماجرا را آن‌گونه که خود درک کرده‌اند، به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند.

اما مهم‌ترین بخش از روایت کتزیاس، آن‌جاست که وی کوروش را نه پسر کمبوجیهٔ اول نوادهٔ هخامنش، که پسر مردی به نام «آتراداتس» می‌نامد. اگر این نام که کتزیاس به‌گونهٔ یونانی نوشته است را مجدداً به پارسی بازگردانیم، با نام ایرانی «آذر داد» به‌معنای «ارمغانی از ایزد آذر» مواجه می‌شویم.

آذر، ایزد نگهبان آتش و پسر اهورامزدا در باور ایرانیان باستان بود. هر ساله، برای پاس‌داشت این ایزد در روز نهم از آذرماه، جشن آذرگان برگزار می‌گردید. آتش در تمام باورهای ایرانی از زروان‌گرایی تا مهرپرستی و مزدیسنا، عنصری مقدس بود، آن‌چنان‌که ایرانیان باستان از قدیم، به‌عنوان

^۸ - قبیله‌ای بیابان‌گرد از پارس‌ها که ظاهراً چندان متمدن نبودند (هرودوت، ۱۳۸۴: ص ۵، ۱۰، ۲۱۱). استرابون نیز آورده است که آماردها مردمی راهزن بودند (استرابون، ۱۳۸۳: ص ۳۳۱). با آماردهای ساکن در طبرستان و آماردهای ایالت پارت اشتباه گرفته نشود.

^۹ - شراب‌دار مخصوص شاه.

قبله، به سوی آن نماز می‌خواندند. همین توجه و احترام عمیق به آتش بود که باعث شد تا پس از اسلام، مسلمانان به زرتشتیان و دیگر ایرانیان غیرمسلمان، به اشتباه لقب آتش پرست بدهند. جدای از این موارد، میان آذر خدای آتش و مهر خدای خورشید، دو ویژگی مشترک نیز وجود دارد: «روشنایی» و «گرمابخشی». این شباهت تا آنجاست که در شرع زرتشتی، زرتشتیان نمازهای روزمره پنج‌گانه خود را هم می‌توانند به سوی خورشید بخوانند و هم به سوی شعله‌های آتش (خورشیدیان، ۱۳۸۷: ص ۱۱۸). حتی در باورهای اساطیری آریایی نیز مهر و آذر هم‌کار بوده و از داوران روز رستاخیز قلمداد شده‌اند (بندهشن، ۱۳۶۹: ص ۱۱۲-۱۱۳) و یک‌بار نیز در اوستا، بند ۳ از کرده نخست مهریشت، این دو نام در کنار یکدیگر آمده‌اند:

«مهر، دارنده دشت‌های گسترده، به آن‌کسی که پیمان‌شکن مبادد، اسبان تیزتک خواهد بخشید و آذر پسر اهورامزدا، وی را در گام برداشتن در راه راستی، یاری خواهد داد.»

اما دلیل این تفاوت که هرودوت، کوروش را دست‌پرورده مهر و کتزیاس او را پسر آذر قلمداد کرده است، چیست؟

یک احتمال این است که این تناقض به راویان داستان‌ها بازمی‌گردد: فردی که داستان را برای هرودوت نقل کرده، کوروش را مهرپرست می‌دانسته و فردی که ماجرا را برای کتزیاس گفته، به ایزد آذر ارادت بیشتری داشته است.

احتمال دوم اما نشأت گرفته از اعتماد بیشتری است که به مطالب هرودوت نسبت به کتزیاس داریم. می‌توانیم این‌گونه برداشت کنیم که باور عمومی ایرانیان در آن دوران همان است که هرودوت آورده و کتزیاس سهوا دچار خطا شده و آتراداتس (آزرداد) را به اشتباه به جای میترادات (مهرداد) ثبت کرده است. به‌خصوص که کتزیاس کتاب تاریخ خود را سال‌ها پس از مراجعت از ایران نوشت و این احتمال وجود دارد که در نگارش اسامی نیز همچون ثبت رویدادها، دچار فراموشی و اشتباه شده باشد. این پربشانی در نوشته‌های کتزیاس بارها به طرق مختلف مشاهده شده است. یک نمونه دیگر از این اشتباهات در همین ماجراهای مربوط به کوروش مشاهده می‌شود: کتزیاس ابتدا آتراداتس پدر کوروش را فردی فقیر که از ناچاری به دزدی و راهزنی روی آورده بود معرفی می‌کند

اما در صفحات بعدی گویا این مطلب را فراموش کرده و آتراداتس را فرمانروای ایالت پارس و فردی بزرگ و متنفذ عنوان می‌نماید!

اما احتمال سوم این است که آذرداد نه نام پدر یا تربیت‌کننده کوروش، که نام اصلی کوروش بوده است. در مورد این موضوع بسیار مهم و جالب توجه، استرابون می‌گوید:

«نام اصلی کوروش، آگراداتوس (Agradatus) بود. اما پس از نشستن بر تخت پادشاهی، نام سلطنتی کوروش را برای خود برگزید.»

آگراداتوس را نیز اگر از متن یونانی کتاب استرابون به پارسی برگردانیم، با عبارت «آگراداد» مواجه می‌شویم. «آگرا» شکل قدیمی واژه «آذر» و در پیوند با آتش است. همین واژه است که امروز به صورت «اخگر» تلفظ می‌گردد. لذا نام اصلی کوروش به زعم استرابون، «آذرداد» بوده است و این نشان می‌دهد که احتمالاً کتزیاس در هنگام نگارش کتاب خود، در این مورد نیز دچار خطا شده و آذرداد، نام اولیه کوروش را به اشتباه به جای میتراداد که پرورش‌دهنده کوروش فرض می‌شد، ثبت کرده است.

در این جا برای درک بهتر موضوع، باید ببینیم که خود نام «کوروش» به چه معناست؟ در این مورد نظریات مختلفی وجود دارد. اما بنابر نظر نگارنده، کوروش از دو بخش «کور»+«وَش» تشکیل شده است. «کور» نوع دیگری از ادای واژه «خور» و «هور» است که ما امروز به آن «خورشید» (خور+شید) می‌گویید.^{۱۰} لذا، نام کوروش پیوند مستقیمی با خورشید دارد. در این جا «کور» شکل قدیمی خورشید و «وَش» نیز صفت شباهت می‌باشد. لذا «کوروش» را می‌توان «به‌مانند خورشید» تفسیر کرد. برگزیدن نامی منتسب به ایزد مهر به جای نامی منتسب به ایزد آذر توسط شخص کوروش، به‌خوبی از ارادت وی نسبت به ایزد مهر حکایت دارد.

باری، پیش از نتیجه‌گیری نهایی، برای بررسی بهتر و دقیق‌تر، از یک منبع قدیمی دیگر نیز می‌توانیم استفاده کنیم: کوروش‌نامه گزنفون. گزنفون شاگرد سقراط و کسی است که در کتاب کوروش‌نامه، اختصاصاً به شرح زندگی‌نامه کوروش بزرگ پرداخته است. اما او را نمی‌توان یک تاریخ‌نگار صرف

^{۱۰} در این عبارت، «شید» صفتی برای «خور» می‌باشد و معنای دقیق «خورشید» در لغت‌شناسی، «خورِ درخشنده» است.

دانست. گزنفون بیشتر یک فیلسوف و معلم اخلاق بود تا مورخ، و کتاب کوروش‌نامه را نیز در جهت نمایش اندیشه‌هایش در توصیف نوع آرمانی سیاست، نوشته است. این کتاب در کل، حالتی داستان‌گونه دارد و خطاهای تاریخی و جغرافیایی بسیاری در آن دیده می‌شود، تا آن‌جا که بسیاری از رویدادهای مربوط به کوروش اول^{۱۱} با رویدادهای مربوط به کوروش بزرگ - به دلیل شباهت‌های نام‌شان - ترکیب و تخیل شدند.^{۱۲}

با این حال به دلیل آن‌که گزنفون مدتی را در آناتولی در میان ایرانیان زیست و طی وقایعی چند سالی را نیز در درون فلات ایران سپری کرد، نباید از کنار کتاب او به سادگی گذشت. وی در بخشی از کتاب کوروش‌نامه، ماجرای درباره چگونگی تقدیم قربانی به خدایان توسط کوروش به شکرانه پیروزی‌هایش در میداین نبرد نقل می‌کند که خلاصه آن چنین است:

[...] پارسیان و متحدین‌شان با رعایت احترام در هر دو طرف مسیر ایستاده بودند. کمی بعد درب‌های بزرگ کاخ باز شد. چهار ردیف گاونر بیرون آمدند. [...] پس از آن اسب‌هایی که قرار بود به افتخار خورشید قربانی شوند، در حرکت بودند. در ادامه، یک ارابه پر از گل در پشت اسب‌ها نمایان شد و پشت سر آن، ارابه سفیدرنگ خورشید و سپس یک ارابه دیگر که اسب‌هایش با پارچه‌های مخملی سرخ‌رنگ، تزیین شده بودند، دید شدند. در پشت این ارابه‌ها، دسته‌ای از مغان که آتشدان‌ها را در دست داشتند، گام برمی‌داشتند. سپس کوروش با تاجی زرین، سوار بر ارابه‌ای بسیار مجلل هویدا گردید. [...] [۱۳] این گروه بزرگ، پس از طی مسافتی، به محوطه مقدس^{۱۴} رسیدند. سپس به شکرانه پیروزی‌های بزرگ‌شان در جهان، به درگاه زئوس و به افتخار خورشید درخشان و برای زمین، با راهنمایی مغان، همه گاوها و اسب‌ها را قربانی کردند.

^{۱۱} - پدربزرگ کوروش بزرگ

^{۱۲} - برای نمونه، یکی از اشتباهات گزنفون آن است که ایالت گرگان را همسایه آشور دانسته!

^{۱۳} - ادامه توصیفات گزنفون مرتبط با بحث ما نیست اما به دلیل جالب توجه بودن آن و توصیف جامه سلطنتی

کوروش و خاندان هخامنشی، بد نیست آن را مرور کنیم:

«او ردایی به رنگ سفید و بنفش بر تن داشت که مثل همه پادشاهان از جنس مخمل بود و یک جبهه

ارغوانی بلند نیز بر دوش انداخته بود. بر روی تاج پادشاهی او، دیهیمی زرین دیده می‌شد که هر یک از

اعضای خانواده شاهی نیز یک‌نمونه از آن را بر روی سر خود داشتند. این دیهیم تا امروز (= زمان زندگی

گزنفون) نیز مشخصه اصلی خاندان سلطنتی ایرانی است.»

^{۱۴} - آتشکده یا مهرابه (۹)

در ابتدای این بند گزنفون از اسب‌هایی سخن می‌گوید که قرار است برای «خورشید» قربانی شوند. او سپس در ادامه از همراهی یک «ارابه درخشان» سخن می‌راند که نمادی از ارابه خورشید است. بیان این موضوع توسط گزنفون بسیار مهم است زیرا بنابر کهن‌ترین اسطوره‌ای دینی و غیردینی و همچنین قدیمی‌ترین باورهای آریایی، خورشید سوار بر ارابه‌ای درخشان، هرروز از مشرق به مغرب آسمان می‌رود و میترا نگهبان و نگهدار اوست. بند ۱۳ از کرده چهارم مهریشت می‌گوید:

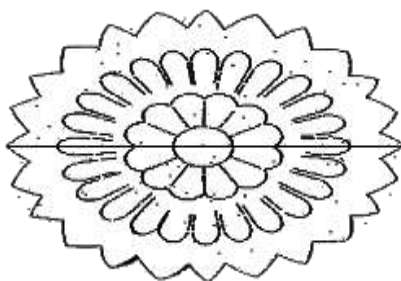
«مهر نخستین ایزد مینوی است که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسب، از فراز البرز کوه برمی‌آید. نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین، از فراز آن کوه زیبا، سربرمی‌آورد. آن مهر بسیار توانا از آن‌جا بر همه خانمان‌های ایرانی می‌نگرد.» (انصاری، ۱۳۹۷: ص ۴۶)

ارابه خورشید یا گردونه مهر در باور مهرپرستان اروپایی سده‌های اولیه میلادی نیز وجود داشت: «پس از صرف شام آخر که ترکیبی از گوشت و خون گاو بود، میترا سوار بر گردونه خورشید شد و به آسمان عروج کرد.» (ورمازن، ۱۳۸۳: ص ۱۲۴)

باری، در انتهای این ماجرا، گزنفون می‌گوید که گاوها و اسب‌ها به نیت «ژئوس»، «خورشید» و «زمین» قربانی شدند. ژئوس که در باور یونانیان معظم‌ترین خدای خدایان است، در این جا طبیعتاً یا به‌جای اهورامزدا به‌کار رفته است و یا به‌جای زروان^{۱۵}. همچنین مقصود از قربانی کردن برای زمین نیز احتمالاً انجام قربانی برای اسفند (= سپندارمذ) ایزدبانوی نگهبان زمین بوده است. اما همان‌گونه که در متن مشخص است، مقام و منزلت خورشید (ایزد مهر) در این مراسم بیش از ژئوس (اهورامزدا/زروان) و زمین (ایزدبانو اسفند) است. چه افزون‌بر قربانی‌ها، برای او «ارابه‌ای درخشان» نیز تدارک دیده‌اند تا حرکت خورشید در آسمان را تداعی کنند. ارابه‌ای که مشخصات آن با ارابه خورشیدی که در متون کهن ایرانی توصیف شده و نگاره‌های باستانی که از خرابه‌های مهرابه‌های اروپایی به‌دست آمده است، شباهت دارد. مجموع این موارد نشان‌دهنده اهمیت بیشتر ایزد مهر نسبت به اهورامزدا/زروان و اسفند در منظر کوروش است.

^{۱۵} - از کهن‌ترین ایزدان آریایی و خدای «زمان». به‌طور سنتی در میان آریایی‌ها عقیده بر این بود که اهورامزدا و اهریمن فرزندان زروان هستند. اعتقاد به زروان، از کهن‌ترین باورهای ادیان آریایی قلمداد می‌گشت، به‌گونه‌ای که یک شاخه از ادیان باستانی آریایی، «زروان‌گرایی» یا به قول غربی‌ها، «زروانیسم» نام داشت.

جدای از موارد یادشده، دانش باستان‌شناسی نیز می‌تواند در این مورد حساس ما را یاری دهد. در بخش مثلثی‌شکل در بالای درگاه ورودی آرامگاه کوروش، از قدیم تصویری از یک گل زیبا با تشعشع نور در اطراف آن وجود داشت که بنابر نظریه باستان‌شناس اسکاتلندی دیوید استروناخ (Stronach, 1971: 155-159)، این گل و هاله نور دور آن، نمادی از خورشید بود. بخش داخلی این گل دارای ۱۲ گلبرگ و در پیرامون آن ۲۴ گلبرگ دیگر دیده می‌شود. سپس لایه بیرونی گل، با یک هاله نامنظم شبیه به تشعشع نور خورشید تزیین شده است:



شکل ۱: نقاشی کشیده شده توسط استروناخ از گل موجود در بالای آرامگاه کوروش ۱۶

اگر نظریه استروناخ را بپذیریم، این نیز دلیل دیگری بر ارادت کوروش نسبت خورشید می‌تواند باشد. من حیث المجموع، اگر این نگاره و یادداشت‌های گزنفون را بگذاریم در کنار گفته‌های هرودوت، کنزیاس و استرابون که پیش‌تر آن‌ها را نقد کردیم، و همچنین معنای نام «کوروش» را مدنظر داشته باشیم، می‌توانیم با تردیدی نزدیک به یقین، اعلام کنیم که ابهام در دین و آیین کوروش سرانجام به پایان رسیده است: کوروش یک «مهرپرست» بود.

- این نقاشی گل و هاله نور آن را عینا استروناخ پس از بازدید از پاسارگاد بر روی کاغذ کشیده است. ۱۶ شوربختانه نیمه بالایی این گل در طی سده‌های قبل و با نابود شدن سنگی که در بالاترین نقطه آرامگاه قرار داشت از بین رفته بود و استروناخ تنها به نیمه پایینی آن دسترسی داشت. از همین‌رو با قرینه‌سازی از نیمه پایینی، توانست تصویر کامل گل را بازسازی نماید. بدبختانه همین نگاره نصفه‌ونیمه نیز در سال ۱۳۸۸ خورشیدی از دست رفت. در آن سال به دلیل مرمت غیراصولی دولت وقت، نیمه پایینی این گل نیز که بیش از ۲۵ قرن استوار در بالای آرامگاه کوروش نشسته بود، تخریب شد و امروزه هیچ اثری از آن باقی نمانده است (شکوه میرزادگی، ۱۳۸۸).

نتیجه‌گیری

در حدود یک قرن است که محققان و مستشرقان بزرگ در باب دین شخصی کوروش نظریه‌پردازی کرده و فرضیه‌هایی را مطرح کرده‌اند. فرضیه‌هایی که اکثراً به دلیل کمبود منابع مکتوب مشخص، بر پایه حدس و گمان بیان شده است. تکیه پژوهشگران اغلب با استناد به اطلاعات پراکنده در منابع تاریخی بوده و این می‌تواند مهم‌ترین دلیل بر عدم موفقیت در روشن‌شدن این بخش حساس از تاریخ دنیای باستان باشد.

حال آن‌که تاریخ ایران باستان پیوند عمیقی با باورهای اساطیری داشته و همان‌گونه که در این پژوهش نیز بدان پرداخته شد، با تلفیقی از داده‌های تاریخی، واکاوی باورهای اساطیری - که پیرامون تاریخ زندگی کوروش از دوران هخامنشیان و بلافاصله پس از مرگ او ساخته و پرداخته گردید - و نگرشی بر زبان‌شناختی باستانی، تا میزان مطلوبی موفق شدیم به کلید آگاهی از دین کوروش دست یابیم.

هرچند که دلایل ذکر شده هنوز قابل نقد هستند اما در این سکوت گسترده منابع باستانی در مورد مسئله دین کوروش، با کنارهم‌قراردادن این شاه‌کلیدهای پراکنده، می‌توانیم با تردیدی نزدیک به یقین، بر مهرپرست بودن کوروش اتفاق نظر داشته باشیم.

منابع

۱. آزاد، ابوالکلام، ۱۳۹۲، کوروش کبیر ذوالقرنین، ترجمه باستانی پاریزی، تهران: نشر علم
۲. استرابون، ۱۳۸۳، جغرافیای استرابو، سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر ایرج افشار، نوبت اول
۳. انصاری، بهمن، ۱۳۹۶، زرتشت و زرتشتیان، تهران: انتشارات آرون، نوبت اول
۴. انصاری، بهمن، ۱۳۹۷، اساطیر ایرانی، انتشارات آرون، نوبت اول
۵. دوست‌خواه، جلیل، ۱۳۷۱، اوستا، کهن‌ترین متن‌ها و سروده‌های ایرانی، تهران: مروارید، نوبت دوم
۶. اوشیدری، جهانگیر، ۱۳۷۱، دانشنامه مزدیسنا، واژه‌نامه توضیحی آیین زرتشت، تهران: نشر مرکز

۷. بندهشن، ۱۳۶۹، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس، نوبت اول
۸. پلوتارک، ۱۳۸۱، ایرانیان و یونانیان، ترجمه احمد کسروی، تهران: جامی، نوبت اول
۹. پورداوود، ابراهیم، بی‌تا، یشت‌ها، تهران: انتشارات فروهر
۱۰. تاریخ ایران کمبریج، ۱۳۹۳، جلد دوم: دوره‌های ماد و هخامنشی، ترجمه قادری، تهران: مهتاب،
۱۱. خورشیدیان، اردشیر، ۱۳۸۷، پاسخ به پرسش‌های دینی زرتشتیان، تهران: انتشارات فروهر
۱۲. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، نوبت اول
۱۳. رجبی، پرویز، ۱۳۸۰، هزاره‌های گمشده، تهران: انتشارات توس، نوبت اول
۱۴. رضی، هاشم، ۱۳۸۴، دین و فرهنگ ایرانی پیش از عصر زرتشت، تهران: انتشارات سخن
۱۵. فره‌وشی، بهرام، ۱۳۶۸، ایران‌ویج، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۱۶. گزنفون، ۱۳۸۰، کوروش‌نامه، ترجمه مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی، نوبت سوم
۱۷. ورمازرن، مارتین، ۱۳۸۳، آیین میترا، ترجمه نادرزاده، تهران: نشر چشمه، نوبت چهارم
۱۸. هرودوت، ۱۳۶۲، تاریخ هرودوت، ترجمه مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، نوبت سوم
۱۹. هرودوت، ۱۳۸۴، تاریخ هرودوت، ترجمه هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران، نوبت دوم
۲۰. همایون، غلامعلی، ۱۳۵۵، کوروش کبیر در آثار هنری اروپاییان، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران
۲۱. هینتس، والتر، ۱۳۸۷، داریوش و ایرانیان. ترجمه پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی
۲۲. مقالات:
۲۳. اکبری، احسان، (۱۳۹۷)، «مطالعه مبحث مشروعیت حکومت‌های ایران باستان براساس کتیبه‌ها: مطالعه موردی امپراطوری هخامنشی»، فصلنامه تاریخ، شماره ۴۸
۲۴. رومیانی، بهروز، (۱۳۸۹)، «سپیکو یا بانو سپی: نگاهی اسطوره‌شناختی به یک روایت تاریخی»، فصلنامه تاریخ، شماره ۱۸، صفحات ۱۱۸ تا ۱۴۰
۲۵. گری، لوییس، (۱۳۸۲)، «هخامنشیان و دین زرتشت»، نشریه رشد آموزش، شماره ۱۲
۲۶. محمودآبادی، سیداصغر، (۱۳۹۰)، «بررسی تطبیقی حکومت هخامنشیان در دو دوره کوروش و داریوش یکم (تفاوت‌ها و شباهت‌ها)»، فصلنامه تاریخ، شماره ۲۱، صفحات ۱۶۴ تا ۱۸۲
۲۷. میرزادگی، شکوه، (۱۳۸۸/۳/۱۶) «آیا گل ۲۵۰۰ ساله هم پرپر شد؟»، میراث فرهنگی